

مروړ

فلسفه وړمان کار آگاهی

شرق: «بالاخره شرح ماجراجوبي‌های شگفت‌آور ژوزف رول‌تبی را در اینجا آغاز می‌کنم و این برایم چندان خالی از شور و هیجان نیست. تا به امروز، ژورف تا به حدی سرسختانه با این کار مخالف می‌کرد که از انتشار گزارش غریب‌ترین پرونده جنایی یازده سال اخیر، داشتم به کلی مایوس می‌شدم. تا آنجا که حتی خیال می‌کردم عموم مردم هرگز به تمام حقیقت ماجرای حیرت‌آوری که با عنوان اتاق زرد مشهور شد پی نخواهند برد. ماجرایي که بستری شد برای پدیدآمدن راه‌زايی بی‌شمار و صحنه‌ای برای نمایش حوادث تلخ و غم‌انگیز و دوست جوان من، رازدار و شاهد و کاشف آن.»
رمان «راز اتاق زرد» از کاستون لورو با این سطور آغاز می‌شود. «راز اتاق زرد» رمانی کارآگاهی است که با ترجمه عباس فقهی در نشر مانیاهنر منتشر شده است.

مترجم کتاب در مقدمه کتاب توضیحاتی مفید درباره رمان کارآگاهی داده و به سابقه تاریخی شکل‌گیری این گونه ادبی پرداخته است. در این مقدمه به نکاتی درخور توجه و به شکل مختصر به سنت رمان‌های پلیسی و جنایی پرداخته شده است. در بخشی از مقدمه درباره رمان کارآگاهی کلاسیک، آمده: «پایه پایهای رمان کارآگاهی کلاسیک، حقیقت بود؛ ایده‌ای کاملاً فلسفی، یعنی محصول کوشش و عملیات ذهن. بر همین اساس، پلیس تحقیقات خود را در مدلی فلسفی طرح می‌ریخت و به طور معکوس، توضیح‌انژهای غیرعادی یعنی جرم را به فلسفه می‌سپرد. رمانی که به حسب مکاتب استدلال، به طور کلی، استنتاج (فرانسوی) و استقرا (انگلیسی)– در دو گونه بازنویله می‌شد و نمونه‌های مشهوری از هرکدام آفریده شد: در مکتب انگلیسی، کانن دوپل شرلوک هولمز، استاد تفسیر نشانه‌ها و ناغفه استقرا را به ما عرضه کرد. در مکتب فرانسوی: گابوریو، ناباره و لوسو. و کاستون لورو، رول‌تبی را که با دایره‌ای میان لوب پیشانی‌اش،



همیشه در طلب روش درست استدلال است و صریحا با نظریه قطعیّت روش استقرایی– نظریه نشانه‌شناسی آنگلو‌ساکسون– مخالف می‌وریزد.»
کاستون لورو، هقوق دان و روزنامه‌نگاری که در داستان‌نویسی به الگوی کلاسیک وفادار بود، در سال ۱۹۰۷ اواین رمان کارآگاهی خود با نام «راز اتاق زرد» را منتشر کرد. آن‌طور که مترجم توضیح داده، او در وادی رمان جنایی معاصر خود که تحت تأثیر روش‌های پلیس علمی است، گام برنی‌دارد و در رمان او خبری از روش‌های جرم‌یابی علمی نیست. لورو رمان جنایی در سبک معمایی می‌نویسد و اتفاقا معماهایی بسیار پیچیده طرح می‌کند و در طول روایت آنها را حل می‌کند؛ اما دغدغه یا اهمیت اصلی برای او و در آتاراش نه حل معما بلکه بیشتر «روش حل» معما و مسئله است. مترجم در توضیحاتش می‌گوید که لورو روش فلسفی را در رمانش برمی‌گزیند. در ساختار رمان او جرم و جنایت به‌عنوان سوزهای برای کشف حقیقت و درعین‌حال در رویاوبویی با چالش‌های اخلاقی است. او در پی روش درست تفکر است و با تعریف فلسفی جرم سروکار دارد: «در نظر گزارشگر، جرم نه‌تنها به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی، بلکه با نگاه مطلق‌گرایانه بیشتر عملی است که برخلاف اخلاق و عدالت باشد.» مقوله جرم را مانند سایر نویسندگان هم‌عصر خود – به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی در قالب داستان‌های عامه‌پسند– طرح نمی‌کند. جنایت او در مکانی متروک و در انزوا اتفاق می‌افتد. او برخلاف اسلاف و معاصرانش که گاه مقهور روش‌های پلیس علمی جدید و اساسا علم جدید هستند، روش خود را بر فلسفه بنا می‌کند. عنصر اصلی در تحقیق و پی‌جویی گزارشگر، کشف حقیقت است. او فلسفی پی‌جویی می‌کند و با به‌کارگیری ذهن به روش درست، استدلال می‌کند.»

کاستون لورو نویسنده مهمی به شمار می‌رود و ژیل دولوز از او به‌عنوان نویسنده‌ای یاد کرده که رمان جرم را به کمال رسانده است. در بخشی دیگر از رمان «راز اتاق زرد» می‌خوانیم: «چندی بعد، رول‌تبی دفتر یادداشتش را به من داد. دفتر جه‌ای که در آن پدیده راهروی رازآلود را همان شب، بعد از ماجرای اسرارآمیز به تفصیل شرح داده بود. روزی در کاخ گلاندیه به اتاق او رفتم، همه آنچه را شما اکنون با جزئیات کامل می‌دانید، برایم تعریف کرد، همین‌طور از اینکه آن هفته را بطور گذرانده بود و روزی به پاریس رفته و آنجا، چیزی که کمکی به او بکند، دستگیرش نشده. واقعه راهروی رازآلود، شام بیست‌ونهم اکتبر، شب سی‌ام، اتفاق افتاده بود؛ یعنی سه روز پیش از بازگشت من به قصر. روز دوم نوامبر با تلگراف دوست جوانم به کاخ گلاندیه احضار شدم و پانچه‌ها را با خودم به آنجا بردم. در اتاق رول‌تبی هستیم و تازه صحبتش تمام شد. حین صحبت، بی‌وقفه انگشتش را روی شیشه محذب عینکی می‌کشید که روی میز پایه مجسمه پیدا کرده بود…»



نادر شهریوری (مدقق)

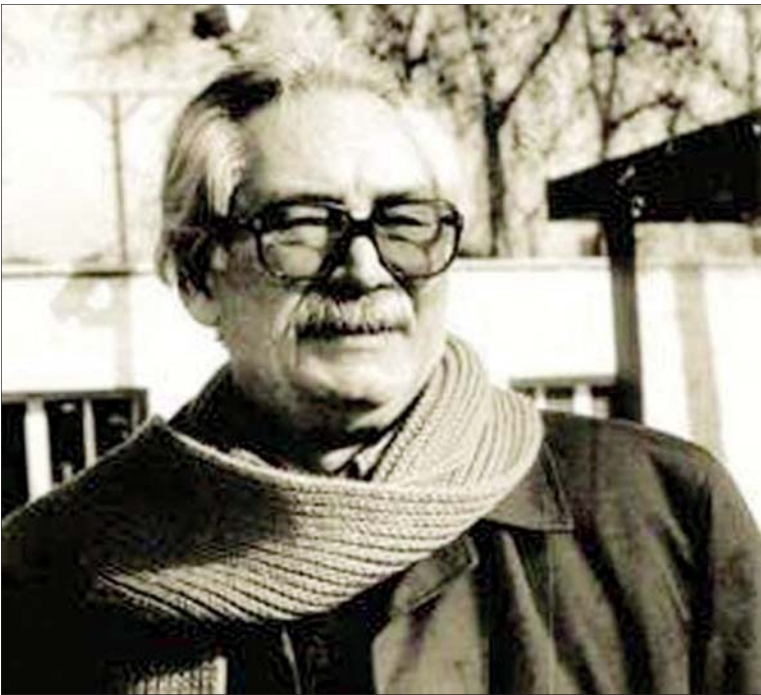
اگر تاریخ را به خانه‌ای تشبیه کنیم انسان‌ها تنها آجرهای خانه نیستند، بلکه سازندگان آن نیز هستند. وانگهی خانه برای آنان ساخته شده است، آنها با محیط خانه و خانواده آشنا شده، انس پیدا می‌کنند تا آنکه به‌تدریج با «همسایه‌ها» آشنا می‌شوند. آگاهی از فرد آغاز می‌شود، با همسایه‌ها ادامه یافته و عمق پیدا می‌کند تا آنگاه که به واقعیت اجتماعی پیوند می‌خورد. واقعیت اجتماعی این‌بار دیگر نه در چهاردیواری خانه بلکه در مقیاس وسیع‌تر در «یک شهر» ساخته می‌شود.

رمان «همسایه‌ها» اثر ماندگار احمد محمود حول زندگی خالد شکل می‌گیرد. خالد جوانی پانزده ساله است که مانند همسن‌وسال‌های خود از نوجوانی کار می‌کند تا کمکی برای خانواده باشد. کار، جهان ذهنی خالد را وسعت می‌بخشد. او که جوانی کنج‌کاو است می‌کوشد محیط اطراف خود را بشناسد و نسبت‌به اتفاقات پیرامون بی‌تفاوت نباشد. شناخت او در وهله اول ناشی از کنج‌کاوی است اما به‌تدریج کنج‌کاوی عمق پیدا می‌کند و به تاملی نظری می‌انجامد. کنج‌کاوی خالد توأم با آگاهی است و آگاهی، جهان او را از جهان صرفا حسی فراتر می‌برد. این آگاهی که به‌تدریج شکل می‌گیرد نه آگاهی کلی از اموری متنوع بلکه آگاهی مشخص از اموری ملموس است.

زندگی روزانه همراه با تلاش برای گذران زندگی همواره الهام‌بخش داستان‌های محمود است. به نظر محمود از تنها چیزی که می‌توان و باید آموخت زندگی است. او همچون گوگی– نویسنده مورد علاقه‌اش– دانش‌کده‌های واقعی را نه بر سر کلاس‌های درس بلکه در کوران زندگی می‌داند که در آن دانشجویانی مانند خالد می‌توانند آگاهی خود را بیشتر کنند. در این شرایط دانشجویان دانشگاه زندگی در جریان تلاش ناگزیر برای معاش علاوه‌بر دست، فکر خود را نیز فعال می‌کنند تا در نهایت ذهن و احساس و روی‌هم‌رفته نهادشان تغییر کند. این تغییر می‌تواند مقدمه ساختن جهانی بهتر شود. خالد درمقایسه‌با دوستانش اجتماعی‌تر است و جهان‌بینی گسترده‌تری دارد. اساسا به نظر محمود آدم‌ها آنگاه افق دیدشان وسعت پیدا می‌کند که رابطه‌ای فعال با اجتماع داشته باشند. آدم‌های موردعلاقه محمود شخصیت‌هایی مانند خالدند که از اعماق سر برمی‌آوردن و زندگی را به معنای عینی و نه صرفا ذهنی تجربه می‌کنند. او میان این سخند آدم‌ها با روشنفکران تفاوتی اساسی قائل می‌شود. در اینجا می‌توان نظر محمود نسبت به روشنفکری را دریافت؛ او نه در آتاراش و نه در نوشته‌هایش با روشنفکری ایران و اساسا جریان مربوط به روشنفکری همدلی ندارد. به نظرش روشنفکران در جهان ذهنی و کوچک خود غوطه‌ورند و رابطه‌ای با اجتماع ندارند. به نظر می‌رسد محمود به رغم

اتفاقا «سیاسی‌شدن» خالد که زندگی بعدی او را کاملاً تحت تأثیر قرار می‌دهد، تلاش «رونی» و «خودی‌پوی» وی برای آگاهی از اجتماعی است که او در دل آن زندگی می‌کند. این تلاش برای آگاهی با کنج‌کاو‌ی وی درهم آمیخته می‌شود. خالد با دوستش ابراهیم به‌طور کاملاً اتفاقی با میتینگ –تظاهرات سیاسی– در میدان شهر روبه‌رو می‌شود که تا قبل از آن تصویری از آن ندارد: «...از این همه آدم که بکهو تو میدان دور هم جمع شده‌اند بهتم می‌زنند... دهان هر دوتامان از تعجب باز مانده است، صداها قاطی هم است، همین‌طور که آدم‌ها پشت‌سر هم از خیابان‌ها سرازیر می‌شوند تو میدان،

ادبیات



شکل‌های زندگی: نگاهی به واقع‌گرایی احمد محمود

آگاهی معطوف به درون

آنکه از نظر سیاسی در کنار روشنفکران قرار می‌گیرد اما نسبت به آنان همواره بی‌اعتماد می‌ماند و بی‌اعتمادی‌اش در واپسین نوشته‌هایش حتی بیشتر می‌شود.

تفاوت مهم و قابل‌تأمل احمد محمود با دیگر نویسندگان معاصر آن است که او در داستان‌های خود پیوند ناگسستی میان روشنفکری و سیاسی‌شدن را گسسته می‌کند. تا قبل از آن فعالان سیاسی کسانی تلقی می‌شدند که سابقه روشنفکری داشته، «مشعل بر دست»^۱ به میان مردم آمده و آگاهی را به‌مثابه سلاحی برنده انتشار می‌دادند تا اجتماع را علیه وضع موجود به حرکت درآورند. درحالی‌که «فیگور سیاسی» احمد محمود شخصیتی مانند خالد است که به رغم کار و تلاش برای معاش جسارت تجربه‌های مهم زندگی حتی در سنین پایین را نیز دارد.

اتفاقا «سیاسی‌شدن» خالد که زندگی بعدی او را کاملاً تحت تأثیر قرار می‌دهد، تلاش «رونی» و «خودی‌پوی» وی برای آگاهی از اجتماعی است که او در دل آن زندگی می‌کند. این تلاش برای آگاهی با کنج‌کاو‌ی وی درهم آمیخته می‌شود. خالد با دوستش ابراهیم به‌طور کاملاً اتفاقی با میتینگ –تظاهرات سیاسی– در میدان شهر روبه‌رو می‌شود که تا قبل از آن تصویری از آن ندارد: «...از این همه آدم که بکهو تو میدان دور هم جمع شده‌اند بهتم می‌زنند... دهان هر دوتامان از تعجب باز مانده است، صداها قاطی هم است، همین‌طور که آدم‌ها پشت‌سر هم از خیابان‌ها سرازیر می‌شوند تو میدان،

احمد محمود، نویسنده ایرانی

دورمان از چهارگانه مشهور جان فانته

کلاسیک‌های گمشده

است. در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم: «یک روز صبح با فکری از خواب بیدار شدم. یک فکر بی‌نظیر، بزرگ مثل یک خانه. بزرگ‌ترین فکر تمام عمرم، یک شاهکار. می‌خواستم متصدی شیفت شب هتل بشوم– فکرم این بود. بهم اجازه می‌داد هم‌زمان کتاب بخوانم و کار کنم. از تخت پریدم بیرون، صبحانه را لمبامند و پله‌ها را شش تا یکی پایین رفتم. توی پیاده‌رو لحظه‌ای ایستادم و به ایده‌هایم فکر کردم. خورشید خیابان را به آتش می‌کشید و چشم‌هایم را تا حد بیداری کامل می‌سوزاند. عجیب بود. بیدار بیدار بودم و دیگر به نظرم آن‌قدرها فکر خوبی نبود، از آن فکرهایی که وقتی آدم خواب و بیدار است به سرش می‌زند. رزدا، بویاد، رویای محض، یک فکر بیش‌پافتاده. نمی‌توانستم در مقام متصدی شیفت شب در این شهر بندری کارگیر بیاورم؛ به این دلیل ساده که هیچ هتلی در این شهر بندری متصدی شبانه لازم نداشت. نتیجه‌گیری ریاضیاتی به اندازه کافی ساده نبود. پله‌ها را بالا رفتم و به آپارتمان برگشتم و نشستم».



«تا بهار صبر کن، باندینی» یکی دیگر از رمان‌های مربوط به چهارگانه جان فانته است و درواقع این اولین عنوان از این چهارگانه است. این کتاب نیز با ترجمه محمدرضا شکاری توسط نشر افق منتشر شده است. خیانت و هویت ایتالیایی–آمریکایی از جمله مضامین این رمان هستند. ماجرای رمان، داستان مواجهه پسری نوجوان با مسائل و سختی‌هایی است که به او تحمیل شده است و امیدی که او به

جسمی خالد می‌گوید و در کنار آن به رابطه خالد با بلور خانم و حواشی آن می‌پردازد و سپس از تجربه‌های دیگر می‌گوید که باعث می‌شود خالد به فعالیت سیاسی روی آورد. سیاست جهان خالد را گسترده می‌کند، پای او را به شهر باز می‌کند، «داستان یک شهر»، داستانی سیاسی است که فضای زندان و تبعید در شهری دورافتاده و مرزی به نام بندر لنگه را ترسیم می‌کند و به تاوان‌هایی می‌پردازد که شکست بعد از کودتای بیست‌وهشت مرداد به وجود آورده است. «داستان یک شهر» اگرچه داستانی سیاسی است اما در کنار آن حاشیه‌هایی شکل می‌گیرد که برای نویسنده حتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند زیرا فضای داستانی و نمایش آن را واقعی‌تر و ملموس می‌کند و به آن رنگ و بوی زندگی می‌دهد. احمد محمود حضور سیاست را در زندگی شخصی و کاملاً خصوصی نشان می‌دهد، اما به سیاست موقعیت هژمون نمی‌دهد بلکه به زندگی و تلاش معاش که با رنج و کوشش آمیخته‌شده برتری می‌دهد. رئالیستی که احمد محمود ارائه می‌دهد رئالیستی متفاوت است. «منطق درونی» که او پی می‌گیرد لزوما به شکل‌گیری جامعه نو و انسان طراز نوین منتهی نمی‌شود. او اگرچه با ذهنی نظام‌مند به زندگی می‌نگرد اما گویی غایتی برای آن قائل نمی‌شود به همین دلیل با پریهاددن به حواشی «پیرامونی» آدم‌های داستانی خود به همان اندازه از فضای ایدئولوژی زده و بیرونی –استعلائی*– که خط سیری معین را پیش‌بینی می‌کند دور می‌شود. «منطق درونی» داستان‌های احمد محمود شباهت به رشد گیاهی زنده دارد، گیاهی که می‌خواهد در دل بیابان و محیطی سخت رشد کند و به درختی بماند و پربار بدل شود، این که لزوما گیاه به درختی پربار بدل شود حتمیتی ندارد بلکه به امکاناتی بستگی پیدا می‌کند که در مسیر گیاه قران می‌گیرد** و همین‌طور به تلاشی برمی‌گردد که گیاه برای زنده‌ماندن انجام می‌دهد. با احمد محمود درمی‌یابیم که خواستن الزاما توانستن نیست.

پی‌نوشت‌ها:

•موضع استعلائی، موضعی از بیرون است که منطق درونی موضوع را پی نمی‌گیرد بلکه خود را اعمال می‌کند، وضعیت استعلائی را می‌توان وضعیت روشنفکران –نه همه آنها– در نظر گرفت که از موضعی متعالی– استعلا به وقایع پیرامون توجه نشان می‌دهند.

••احمد محمود نویسنده‌ای است که پایه‌یای آدم‌های داستانی خود رشد می‌کند. این بخشی از ایده نظام‌مند احمد محمود است. احمد محمود در مصاحبه‌های خود همواره به امکاناتی اشاره می‌کند که می‌توانست تجربه کند از جمله فیلم‌سازی و سینما، همچنین در مصاحبه‌ای می‌گوید اگر می‌توانستم کاری جز نویسندگی انجام می‌دادم تا زندگی خود را بهبود بخشم. او به عنوان نویسنده‌ای بزرگ در داستان‌نویسی ایران رسالتی ایدئولوژیک برای نوشتن قائل نیست.

۱. اشاره به نعری از شاملو

۲. همسایه‌ها، احمد محمود

روزهای آینده دارد. به نوعی می‌توان چهارگانه جان فانته را روایتی درباره سال‌های بحرانی و پرآفتاب نوجوانی دانست. آن‌طور که از آغاز رمان هم برمی‌آید، داستان در زمستانی سخت و سرد می‌گذرد. در روزهایی که آمریکا گرفتار بحران اقتصادی و رکود بزرگ دهه سی میلادی است و در این میان بسا خانواده‌ای سروکار داریم که در پی روابط عاشقانه شکست‌خورده‌ای چشم به آینده و امید نهفته در آن دارند. آرتورو پسری است عاشق نوشتن که در زندگی‌اش با تناقض‌های مهمی روبه‌رو است. از یک سو با باورهای مادرش سروکار دارد و

ازسوی دیگر با سبک متفاوت زندگی پدرش. او شهروندی درجه دو محسوب می‌شود که گرفتار فقر هم هست و می‌خواهد راه خودش را پیدا کند. او در نوجوانی با مسائل متعددی روبه‌رو است؛ رابطه پدر و مادرش، خیانت پدر، اعتقادات و باورهای سفت و سخت مذهبی و خوش‌شانسی به سرافش می‌آید، جلوی گریز قطعی‌اش را می‌گرفت و نیز چند اثر دیگر از او منتشر شد. او را اغلب به‌عنوان نویسنده‌ای می‌شناسند که دشواری‌های نویسنده‌های جوان در لس‌آنجلس را به تصویر می‌کشید. چهارگانه فانته را می‌توان شامل رمان‌هایی دانست که مستقل از یکدیگر هم می‌توان آنها را خواند. در بخشی از رمان «تا بهار صبر کن، باندینی» می‌خوانیم: «تمام بدهکاری‌های اسسو باندینی به همین صورتی که روزی در کار نبود. در پول‌دان‌نشان هیچ انگیزه پنهان، هیچ میلی به فریبکاری نبود. هیچ بودجه‌ای نمی‌توانست حلش کند. هیچ صرفه‌جویی با برنامه‌ای نمی‌توانست تغییرشان بدهد. بسیار ساده بود: خانواده باندینی بیشتر از پولی که او درمی‌آورد، خرج داشت. می‌دانست تنها راه فرارش این است که شانس پی‌درپی بهش رو کند. فرضیه خستگی‌ناپذیرش درباره اینکه جوان می‌شود مغزش را متلاشی نکند. مدام تهدید می‌کرد، اما کاری انجام نمی‌داد. مارا نمی‌دانست چطوری تهدید کند. توی ذاتش نبود. اما آقای کریک خواربارفروشی بی‌وقته تهدید می‌کرد. هیچ‌وقت چندان به باندینی اعتماد نداشت. اگر خانواده باندینی کنار خواربارفروشی او زندگی نمی‌کرد، آنجا که می‌توانست خبشت آنها را زیر نظر بگیرد، و اگر او حسن نمی‌کرد عاقبت دست‌کم پیوست پولی را که طلبکار است به دست می‌آورد، دیگر نمی‌گذاشت نسیه جنس ببرد».

شیرازه

شاهکاری از ژول ورن

• **شرق**: «در میانه جنگ‌های داخلی شورشی آمریکا، باشگاهی جدید و پرنفوذ در شهر بالتیمور ایالت مریلند پایه‌گذاری شد. به‌خوبی مشخص بود که ولع برای محصولات و ادوات جنگی با چه شدتی میان گروه‌های صاحبان کشتی‌ها، مغازه‌دارها و مکانیک‌ها شکل می‌گرفت. سوداگران و تاجران ساده از پشت پیشخان دکان‌هاشان بیرون می‌آمدند تا به سروان، سرهنگ و تیمسارهای یک‌شبه تبدیل شوند. آن‌هم بدون اینکه حتی یک ساعت در آکادمی نظامی آمریکا در وست‌پوینت تحصیل کرده باشند». این آغاز رمان «از زمین تا ماه» ژول ورن است که با ترجمه ثمن نبی‌پور در نشر افق منتشر شده است.

ژول ورن از مشهورترین نویسندگان کلاسیک فرانسوی است و آثارش از جمله پرفروش‌ترین آثار ادبیات جهانی است و او را جزء سه نویسنده‌ای می‌دانند که تاکنون آثارشان به بیشترین زبان‌های دنیا ترجمه شده است. ژول ورن در سال ۱۸۲۸ متولد شد و در سال ۱۹۰۵ از دنیا رفت. او به‌عنوان نویسنده، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس شناخته می‌شود و شهرتش را بیش از هر چیز مدیون داستان‌های ماجراجویی و رمان‌هایی است که در ژانر ادبیات علمی–تخیلی دسته‌بندی می‌شوند. ژول ورن را پدر داستان‌های علمی–تخیلی می‌نامند.

ژول ورن در ایران هم از دهه‌ها پیش شناخته می‌شود و نامی آشنا حتی برای کتاب‌خوانان غیرحرفه‌ای‌تر به شمار می‌رود. اغلب آثار مشهور ژول ورن در سال‌های مختلف در قطع و اندازه‌های گوناگون به چاپ رسیده‌اند و به‌جز این، اقتباس‌های زیادی هم از رمان‌های او در



از زمین تاماه

قالب فیلم، سریال و انیمیشن صورت گرفته و در ایران هم پخش شده‌اند. سابقه ترجمه اثری از ژول ورن به دهه‌ها پیش بازمی‌گردد. در دوره ناصرالدین‌شاه و هم‌زمان با آغاز نهضت ترجمه از آثار ادبی و غیرادبی اروپایی، اثری از ژول ورن هم به فارسی برگردانده شد. در واقع این آواوس‌خان، ملقب به مساعدالسلطنه بود که نخستین‌بار اثری از ژول ورن را به فارسی ترجمه کرد. این اثر «میشل استروگوف» بود که یکی از مشهورترین آثار ژول ورن است. یکی از رمان‌های ژول ورن هم توسط محمدحسین فروغی (ذکاالملک اول) ترجمه شده و این رمان هم یکی از رمان‌های مشهور او یعنی «دور دنیا در هشتاد روز» است که بر اساس آن فیلم و سریال هم ساخته شده و یک اقتباس انیمیشنی آن هم در اوایل دهه هفتاد از تلویزیون ایران پخش شد. فروغی این رمان را با عنوان «سفر هشتادروزه دور دنیا» ترجمه کرده بود. جالب اینکه ژول ورن در یکی از رمان‌های ایرانی، یعنی «سو،قصه به ذات همایونی» رضا جولایی نیز حضوری گذرا دارد؛ به این صورت که در جایی از این رمان یکی از شخصیت‌های داستان در بلوار سن‌میشل پاریس ژول ورن را می‌بیند.

رمان «از زمین تا ماه، آن‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید، به آرزویی قدیمی برمی‌گردد و آن سفر انسان به ماه است. آن‌طور در خود کتاب هم توضیح داده شده، این رمان درباره جابه‌جایی انسان و آرزویش برای سفر به تنها قمر که زمین است، این اثر، جلد اول از دوگانه‌ای است که بعدها با عنوان «سفر به ماه» مشهور شد. جلد دیگر این دوگانه که آن نیز در آینده در نشر افق منتشر می‌شود، «سفری به دور ماه» نام دارد.

«از زمین تا ماه» در سال ۱۸۵۶ نوشته شد و به مسیری مستقیم به طول نودوهفت ساعت و بیست دقیقه مربوط است. کتاب دوم، یعنی «سفری به دور ماه»، پنج سال پس از انتشار کتاب اول نوشته شد. از این دو اثر نسخه‌های متعددی تاکنون منتشر شده که برخی نسخه‌ها خلاصه‌ای از متن‌های اصلی هستند اما ترجمه‌ای که به‌تازگی منتشر شده، متن کامل اثر است که با نسخه فرانسوی تطبیق داده شده است. در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم: «تصمیمات و تصویبات حاصله در آخرین جلسه، تأثیراتی جدی بر افراد خارج از آن جمع گذاشت. مردمان بزدل و کوته‌فکر از تصور شلیک پرتابه‌ای با وزن نه تُن به فضا ترسیدند. ناسانک این بود که چه تویی ممکن است بتواند جسمی با این وزن را با سرعت اولیه بالا پرتاب کند. دقایقی از دومین جلسه کمیته به یافتن پاسخ‌هایی دقیق به پرسش‌هایی از این قبیل سپری شد. شب بعد، بحث‌ها و جدل‌ها دایره را سر گرفته شد، باربیکن بدون هیچ مقدمه‌چینی گفت: همکاران عزیز من، مسئله‌ای که اکنون پیش‌روی ماست، مقوله ساخت موتور یا توپی است که پرتاب را به عهده دارد؛ طول آن، جنسش و البته، وزن آن. این احتمال وجود دارد که سرانجام مجبور باشیم ابعاد عظیم –برای آن در نظر بگیریم؛ اما در این مسیر با هر دشواری و مانعی که روبه‌رو شویم، نبوغ مکانیکی و مهندسی ما درجا، بر آنها فائق خواهد آمد…».